

موضوع و ماهیت علوم انسانی و جایگاه آن در منظومه علوم با تأکید بر آرا و نظریات فارابی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱۵

تأیید: ۱۳۹۳/۱۱/۱۵

سیدمحمدحسین کاظمینی*
محمدامین هنرور**

چکیده

پرسش از چیستی، نخستین گام در داشتن تصویری صحیح و دقیق از یک علم است و برای تحلیل دقیق تر آن علم، شناخت جایگاه، موضوع و غایت آن علم، سه متغیر کلیدی دیگر به شمار می روند. علوم انسانی که مجموعه ای از دانش های مشخص و معین است، از یک سو متناسب با نیازها و غایات انسانی با اراده و آگاهی انسان تحقق می یابد و در مدیریت اجتماعی و سعادت مندی انسان نقشی مستقیم دارند و از سوی دیگر جایگاه و اهمیتی بی بدیل در جوامع دارد؛ از این رو فهم و تحلیل چیستی آن با توجه به جایگاه، موضوع و غایت این علم، مبتنی بر بنیان ها و مبانی معرفتی اسلام، امری ضروری به نظر می رسد. در این نوشتار سعی شده است با تأکید بر آرا و نظریات فارابی، فیلسوف و اندیشمند تأثیرگذار در این حوزه، با تبیین جایگاه علم انسانی در منظومه علوم و نیز تحلیل موضوع و غایت آن، تعریفی دقیق از این علوم ارائه شود.

واژگان کلیدی: علم، علوم انسانی، موضوع علم، غایت علم، فارابی.

* دانش پژوه سطح چهار حوزه علمی و دانشجوی دکتری دانشگاه تهران. smhkazemeini@ut.ac.ir

** کارشناس ارشد فلسفه علم از دانشگاه صنعتی شریف. Honarvar@mehr.sharif.ir

علوم انسانی را باید نرم‌افزار و روح دانش‌ها دانست؛ بدین معنا که اگر تمامی دانش‌های بشری را به صورت یک منظومه تصور کنیم، علوم انسانی هسته و مرکز ثقل آن خواهد بود که چگونگی شکل‌گیری و جهت‌گیری آن در شکل‌گیری و جهت‌گیری کلان و خرد نظام‌های اجتماعی، تأثیر مستقیم خواهد داشت. بی‌گمان ایجاد، رشد و توسعه مرزهای علوم انسانی به بنیان‌های معرفتی و غیرمعرفتی این علوم باز می‌گردد. چه‌بسا گام نخست در تبیین و تحلیل یک موضوع و مسئله علمی، تصور صحیح و دقیق آن است. به بیان دیگر نخستین پرسش در راستای تبیین و تحلیل یک مسئله یا موضوع علمی، پرسش از چیستی آن است.* پس از دستیابی به این امر برای شناخت و تبیین دقیق‌تر علم، لازم است سه متغیر کلیدی جایگاه، موضوع و غایت آن علم، تحلیل شوند.**

فلاسفه و اندیشمندان علوم انسانی را از دیدگاه‌های گوناگون بررسی و تعریف کرده‌اند: تعاریف ناظر به موضوع (ر.ک: فارابی، ۱۹۹۵م، ص ۱۵ / پارسانیا، ۱۳۷۷، ص ۲۲ / تحول در علوم انسانی، ۱۳۹۰، صص ۴۷۵، ۵۲۸ و ۶۱۱ / شاله، ۱۳۵۷، ص ۸۷ / فروند، ۱۳۷۲، ص ۵)، تعاریف ناظر به کارکرد (ر.ک: میرباقری، ۱۳۸۹، ص ۱۳۰)، تعاریف ناظر به غایت (ر.ک: جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۱، ص ۱۹۶ / سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۲۳)، تعاریف ناظر به روش (ر.ک: فروند، ۱۳۷۲، ص ۳) یا تعاریف ناظر به گستره (استقرایی و ناظر به مصادیق (ر.ک:

* در علوم گوناگون به منظور کشف و شناخت آن علم، مطالب سه‌گانه یا پرسش‌های اصلی و کلیدی و نیز پرسش‌های فرعی و تبعی مطرح می‌شود. این مطالب یا پرسش کلیدی «مطلب ما، مطلب هل و مطلب لم» هستند. که مطلب «ما» مربوط به تصورات و مبادی تصویری است و مطالب «هل» و «لم» به تصدیقات و مبادی تصدیقی مربوط است. در برابر این اصول مطالب، فروع مطالب هستند که تعداد آنها به قول مشهور شش مورد است: «مطلب این، مطلب ای، مطلب کم، مطلب کیف، مطلب متی و مطلب من». نکته دیگر، ترتیب منطقی مطالب اصلی است؛ بدین معنا که در شناخت و تبیین هر چیزی ابتدا از مطلب ما و سپس مطالب هل و لم پرسش می‌شود (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۹، ص ۳۵۱ - ۳۵۴ / ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۴۸۹ / حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰۷ - ۱۱۱ / ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۳، جزء ۱، ص ۲۶۱ / مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۳۸۳ / سبزواری، ۱۳۸۶، ص ۱۲۸ / صدرالدین شیرازی، [بی تا]، ص ۶۲۹).

** در کنار این سه متغیر (جایگاه به عنوان بحثی مقدمه‌ای، موضوع و غایت) بحث از روش نیز بسیار حائز اهمیت است؛ ولی با توجه به اولاً توقف تحلیل روشی بر شناخت جایگاه، موضوع و چه‌بسا غایت و تأخر رتبی آن و ثانیاً برخورداری از ظرفیتی مجزا برای طرح بحث، در این نوشتار مورد تأکید و توجه قرار نگرفت.

علی‌پور و حسنی، ص ۱۱) یا تعاریف حداکثری). از آنجاکه هریک از این تعاریف بر پایه یا با محوریت یکی از متغیرهای پیش‌گفته ارائه شده، توجه و تبیین این متغیرها در ارائه تعریفی دقیق از علوم انسانی ضروری به نظر می‌رسد؛ از این رو سعی شده با توجه به فهم کلی و اجمالی از علوم انسانی. ابتدا جایگاه علم انسانی در منظومه علوم به عنوان بحثی مقدمه‌ای، تبیین و سپس موضوع و غایت آن، مشخص و در پایان، تعریفی دقیق و کامل از علم انسانی ارائه شود. البته هریک از این تعاریف را می‌توان نقد و ارزیابی کرد؛ ولی آنچه در این نوشتار بر آن تأکید شده، صرف‌نظر از صحت و سقم یا کمال و نقصان تعاریف بیان‌شده، آرا و نظریات معلم ثانی، *ابونصر محمد فارابی* در این باره است؛ زیرا او از معدود اندیشمندانی است که اولاً نظرات روشنی در طبقه علوم و نسبت‌سنجی آنها با یکدیگر دارد و از سوی دیگر می‌توان گفت تنها فیلسوف و اندیشمند متقدمی است که به علمی به عنوان «علم الانسانی»* (فارابی، ۱۹۹۵م، ص ۱۵) توجه کرده است. راجر بیکن که بسیاری او را مؤسس علوم جدید می‌دانند، به روشنی نظام طبقه‌بندی علوم *فارابی* را پذیرفته و افزون بر تشویق پژوهشگران به مطالعه آثار او، وی را هم‌رده *اقلیدس*، *بطلمیوس*، *بینوس* و *سن اگوستین* می‌داند (فارابی، ۱۳۸۹، ص ۱۸).

اول: تحلیل نظام علمی

۱. چیستی علم

علم را از دو منظر و با دو رویکرد می‌توان تبیین و تحلیل کرد: نخست رویکرد گزاره‌محور یا اتمیک و دوم رویکرد مجموعی یا سیستمیک است؛ بدین معنا که علم را یا به عنوان یک تک‌گزاره مشخص مورد تحلیل قرار می‌دهیم یا به عنوان مجموعه گزاره‌های منسجم و مرتبط به آن توجه می‌کنیم. رویکرد نخست، غلبه بیشتری در آثار منطقیون و فلاسفه اسلامی دارد؛ ولی در آرا و نظرات *فارابی* هردو رویکرد مورد توجه است. در ادامه به اختصار به تبیین این دو رویکرد می‌پردازیم.

* *فارابی* در *تحصیل السعاده* علوم اکتسابی و استنباطی را به چهار دسته علم‌التعالیم، علم طبیعی، علم ماورای طبیعی (الهی) و علم الانسانی (مدنی) تقسیم کرده است.

۱ - ۱. رویکرد گزاره‌ای

مفهوم علم از این منظر، یکی از روشن‌ترین و بدیهی‌ترین مفاهیم است و نه تنها نیازمند تعریف نیست، که اساساً تعریف آن امکان ندارد (فخررازی، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۳۳۱ - ۳۳۲)؛ زیرا مفهوم واضح‌تری از آن وجود ندارد که معرف آن واقع شود. این مسئله بدان سبب است که ما همه چیز را به علم می‌شناسیم و آن را با علم روشن می‌کنیم. حال اگر بخواهیم علم را نیز تعریف کنیم، این تعریف در قالب دور خواهد بود و اگر بخواهیم به غیرعلم تعریف کنیم و بشناسیم، غیرعلم چیزی نیست که با آن بتوان علم را شناسایی کرد (جوادی آملی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۵ - ۱۲۶). علامه طباطبایی در این باره حصول علم و مفهوم آن را از امور ضروری و بدیهی می‌داند (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۲۳۶).

صدرالمتألهین نیز در اسفار در خصوص علت امکان نداشتن تعریف «علم» و «معرفت» و بدیهی بودن آن می‌نویسد: «چیزی روشن‌تر و واضح‌تر از علم وجود ندارد؛ زیرا آگاهی انسان از مفهوم علم، وجدانی و حضوری است و هر موجود زنده‌ای از همان ابتدا، بدون هیچ‌گونه ابهام و اشتباهی آن را در می‌یابد. از سوی دیگر نزد عقل، همه چیز به وسیله علم روشن می‌شود؛ پس ممکن نیست که علم به وسیله غیرعلم روشن شود» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۲۷۹). بر خلاف این رویکرد که بیشتر بین فلاسفه اسلامی رواج دارد، منطقیون معمولاً در مباحث منطقی، ابتدا «علم» را تعریف و تقسیمات آن را ذکر می‌کنند. رایج‌ترین تعریفی که منطقدانان برای علم بیان می‌کنند چنین است:

«هو الصورة الحاصلة من الشيء عند العقل» (یزدی، ۱۳۶۳، ص ۴).^{*} این نوع نگاه به علم، ریشه در تعاریف ارائه‌شده در پیش از اسلام دارد و فلاسفه متقدم اسلامی مانند

* صاحب درة التاج در تعریف علم می‌نویسد: «علم عبارت است از حضور شیء در ذهن یا حاضر در ذهن؛ چه علم را بر ادراک و مدرک، هردو اطلاق می‌کنند» (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۵، ص ۸۳ - ۸۵ ر.ک: لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۲۹۴). در منطقی مظهر نیز آمده است: «حضور صورة الشيء عند العقل أو انطباعها في العقل، لافرق بين التعبيرين في المقصود» (مظفر، ۱۴۱۷ق، ص ۱۵).

در این تعریف، تنها به ادراکاتی «علم» گفته شده است که ذهن در کسب آنها با تصویر معلوم سروکار دارد؛ نه با خود آن. بنابراین در این تعریف به روشنی «علم» به علوم حصولی محدود شده و شامل علوم حضوری نمی‌شود. چون در علم حضوری، ذهن که دستگاه گیرنده تصاویر از خارج است، هیچ نقشی ندارد و خود عالم با تمام واقعیت خود، تمام واقعیت معلوم را در می‌یابد. ذهن در علوم حصولی همچون دستگاه شناسایی عالم خارج عمل می‌کند و عالم با آن می‌تواند از خارج تصویربرداری کند و رابطه شناسایی با عالم خارج برقرار کند.

فارابی و ابن‌سینا نیز به این تعریف توجه کرده و آن را به کار برده‌اند.* برای نمونه فارابی در بحث تبیین کیف و اقسام، آن علم را از مقوله کیف نفسانی دانسته است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۱). او اگرچه آثار فراوانی در تحلیل و طبقه‌بندی علوم دارد؛ اما به تفصیل به تعریف و تبیین علم پرداخته است.

ابن‌سینا نیز علم را به تمثیل حقیقت شیء نزد مدرک تعریف و آن‌گاه آن را به دو قسم تمثیل نفس حقیقت شیء و تمثیل مثال حقیقت شیء تقسیم کرده است (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۰۸). البته توجه به این نکته ضروری است که منطقیون مسلمان به پیروی فارابی، معلومات را به دو قسم تصور و تصدیق تقسیم کرده‌اند.**

با توجه به آنچه بیان شد - صرف‌نظر از ممکن یا ناممکن بودن تعریف علم که محل بحث و گفتگوست - در فلسفه اسلامی دو نظریه و جهت‌گیری اصلی و البته متفاوت درباره ماهیت علم وجود دارد؛ نظریه نخست که بیشتر از سوی فلاسفه مشاء مورد توجه قرار گرفته، آن است که علم کیف نفسانی است؛ لذا از عوارض بوده و مقسم آن نیز ماهیت خواهد بود؛ به بیان دیگر ماهیت به جوهر و عرض تقسیم می‌شود و یکی از اقسام آن کیف، عرض و یکی از مصادیق کیف نفسانی نیز علم است. بر اساس این مبنا علم بر نفس عالم عارض شده و جدا از معلوم است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۵۷). نظریه دیگر که دقیق‌تر هم به نظر می‌رسد بر این باور است که علم اساساً کیف نفسانی و از سنخ عرض و ماهیت نیست؛ بلکه از سنخ وجود است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۹۰). طبق این مبنا، هویت علم از عالم جدا نخواهد بود.

* در دوره پیش از نصیرالدین طوسی معمولاً در تعریف حقیقت علم و ادراک می‌گفتند: «هو الصورة الحاصلة من الشيء لدى العقل». این تعریف از دوره پیش از اسلام به ارث رسیده بود و فارابی و ابن‌سینا و دیگر فیلسوفان نخستین دوره اسلامی نیز کمابیش همین تعریف را به کار می‌بردند؛ ولی از زمان نصیرالدین طوسی به بعد، علم و ادراک به «وجود حقیقت و ماهیت شیء معلوم نزد عالم» تعریف شد و بدین‌سان، علم و ادراک، معنای دیگری یافت و نوعی از وجود شیء معلوم نزد عالم شناخته شد (رک: مطهری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۸۰).

** تقسیم علم به تصور و تصدیق را نخستین‌بار حکیم عالیقدر اسلامی، ابونصر محمدبن محمد فارابی ابداع و مطرح کرد و حکما و منطقیون بعد پذیرفتند. منطقیون اسلامی در دوره‌های متأخر، این تقسیم را پایه قرار دادند و ابواب منطقی را به دو قسم «تصورات» و «تصدیقات» تقسیم کردند؛ در صورتی که پیش‌تر ابواب منطقی به این ترتیب از هم جدا نشده بودند (رک: مطهری، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۵۳).

۲- ۱. رویکرد مجموعی (سیستمیک)

تعاریف و تحلیل‌های ارائه‌شده از علم از سوی منطقیون و فلاسفه اسلامی (هر دو نظریه) که تاکنون بیان شد، مبتنی بر رویکرد گزاره‌محور و اتمیک است؛ نه نگاهی مجموعی و سیستمیک؛ به این معنا که در این تحلیل‌ها به هر اعتقاد یقینی مطابق با واقع، علم اطلاق می‌شود؛ هر چند در قضیه واحدی باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۶۶). به بیان دیگر علم عنوان تک گزاره معرفتی مورد نظر است؛ نه یک نظام منسجم معرفتی که متشکل از مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که از آن به رشته علمی (Disipline) تعبیر می‌شود. تعاریف بیان‌شده بر این گزاره‌ها به صورت جداگانه می‌تواند صدق کند؛ ولی مجموعه این گزاره‌ها را که قالب، ساختار و البته هویتی جدید نیز می‌بایند شامل نخواهد شد. در این رویکرد، علم دارای عناصر و مؤلفه‌های درونی و سازنده مشخصی است. فلاسفه اسلامی و اندیشمندان اصولی با تمامی اختلافات علمی که در تعریف و تبیین موضوع، مسائل، غایت و نیز محور وحدت‌بخش و مایز علوم دارند (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۷/ صدر، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۶/ نایینی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۷/ حسین بن زین العابدین، ص ۱۸/ امام خمینی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۴/ حسینی فیروزآبادی، ج ۱، ص ۵)؛ اما در یک جمع‌بندی کلی، اجزای درونی علم را به سه دسته تقسیم می‌کنند: * مبادی - اعم از تصویری و تصدیقی -، موضوع و مسائل. مجموعه منسجم و هماهنگ این سه رکن، ساختار درونی یک علم را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین علم به «مجموعه‌ای از مسائل مرتبط که حول محور موضوعی خاص مبتنی بر مبادی مشخص شکل می‌گیرد» گفته می‌شود. بر این اساس می‌توان تعاریف گوناگونی از علم ارائه کرد:

* برای نمونه علامه حلی در *جوهر النضید* می‌نویسد:

«واعلم أن كل علم على الإطلاق يتقوم من ثلاثة أشياء موضوع ومباد ومسائل فالموضوع هو ما يبحث في ذلك العلم عن أعراضه الذاتية أعني لواحقه التي تلحقه لذاته كالتعجب اللاحق للإنسان لذاته أو لجزئه كالحركة الاختيارية اللاحقة له بحسب [باعتماد] كونه حيواناً أو لعارض ذاتي أولى كالضحك اللاحق له بحسب كونه متعجباً وذلك مثل العدد لعلم الحساب فإنه يبحث في علم الحساب عن لواحق العدد وعوارضه الذاتية...» (ر.ک: حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۱۲).

- مجموعه قضایایی که مناسبتی بین آنها در نظر گرفته شده؛ هرچند قضایای شخصی و خاص باشد و به این معناست که علم تاریخ (دانستن حوادث خاص تاریخی)، علم جغرافیا (دانستن احوال خاص مناطق گوناگون کره زمین) و علم رجال و زندگی نامه شخصیت‌ها نیز «علم» نامیده می‌شود.

- مجموعه قضایای کلی که محور خاصی برای آنها لحاظ شده و هرکدام از آنها بر موارد و مصادیق متعدد قابل صدق و انطباق می‌باشد؛ هرچند قضایای اعتباری و قراردادی باشد. این بدین معناست که علوم غیرحقیقی و قراردادی، مانند لغت و دستور زبان نیز «علم» خوانده می‌شود؛ ولی قضایای شخصی و خاص، «علم» به شمار نمی‌رود (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۶۷).

- مجموعه قضایای حقیقی که از راه تجربه حسی، اثبات‌شدنی باشد. این همان اصطلاحی است که پوزیتیویست‌ها به کار می‌برند و بر اساس آن، علوم و معارف غیرتجربی را «علم» نمی‌شمارند (ر.ک: همان).

- علم را می‌توان دانش مرتب درباره پدیده‌های طبیعی و بررسی منطقی روابط، میان مفاهیمی تعریف کرد که این پدیده‌ها به کمک آنها بیان می‌شود (دامپی‌یر، ۱۳۷۱، ص ۱).

- ابطال‌گرایان نیز علم را مجموعه‌ای از فرضیه‌هایی می‌پندارند که به طور موقت به منظور توصیف یا تبیین دقیق رفتار چهره‌ای از جهان پیشنهاد شده‌اند که این فرضیه‌ها باید دارای ویژگی ابطال‌پذیری باشند (چالمرز، ۱۳۸۷، ص ۵۲).

آنچه در این تعاریف مورد نظر است - صرف‌نظر از صحت و سقم یا کمال و نقصان - نوع نگاه مجموعی آنها به علم و گزاره‌های علمی است. آنچه در ماهیت و چیستی علوم انسانی نیز به عنوان یکی از شاخه‌های علوم مورد نظر است، همین رویکرد به علم است.

۲. طبقه‌بندی علوم

نخستین و مهم‌ترین مسئله در ارائه یک طبقه‌بندی از علوم، تبیین ملاک و معیار این

تفکیک است. ملاک طبقه‌بندی علوم که معیار تمایز علوم از یکدیگر نیز به شمار می‌رود، گاه به موضوع علم، گاه به غایت علم و گاه به روش علم است. تمایز علوم به روش، بیشتر با غلبه مکاتب پوزیتیویستی و رویکردهای زاینده‌شده در حاشیه آن مورد توجه قرار گرفت. در این تقسیم‌بندی، علوم به دو دسته تجربی و غیرتجربی - فلسفی یا عقلی - تفکیک می‌شوند. درمقابل، برخی از اندیشمندان اسلامی غایت (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵) یا ذات علم (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۴/همو، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۳) را محور تمایزبخش علوم دانسته‌اند؛ ولی مشهور بر این باور نیستند و موضوع (ر.ک: صدر، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۶/نایینی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۷) را سبب تمایز و تفکیک علوم می‌دانند.

معروف‌ترین طبقه‌بندی که از سوی ارسطو انجام شده، طبقه‌بندی علم (حکمت، فلسفه به معنای عام) به نظری و عملی بوده است. در این طبقه‌بندی که از یک دیدگاه، تقسیمی مبتنی بر موضوع علم است، علوم نظری، علمی هستند که موضوعشان جدا از خواست و اراده انسان تحقق دارد؛ ولی علوم عملی، علمی هستند که تحقق موضوعشان به اراده آدمی وابسته است (پارسانیا، ۱۳۷۷، ص ۱۹). از یک دیدگاه نیز می‌تواند تقسیمی بر اساس غایت علم باشد؛ بدین معنا که علوم نظری، علمی بودند که اولاً و بالذات برای شناخت واقع به کار می‌آمدند و علوم عملی، علمی بودند که هدف آنها در درجه نخست، عمل و دخل و تصرف در عالم بود (سوزنچی، ۱۳۸۷، ص ۸۱). در این تقسیم، علوم نظری شامل طبیعیات، ریاضیات و مابعدالطبیعه (متافیزیک و فلسفه به معنای خاص) می‌شد و علوم عملی نیز سه حوزه اصلی ناظر به فرد (اخلاق)، ناظر به خانواده (تدبیر منزل) و ناظر به جامعه (سیاست مدن) را در بر می‌گرفت.

پس از ارسطو، فارابی مهم‌ترین اندیشمندی است که با الهام‌گیری از ارسطو به دسته‌بندی علوم پرداخته است. فارابی در کتاب **التنبیه علی سبیل السعاده** تقریباً به شیوه ارسطویی اشاره و تصریح کرده است که علم، حکمت و فلسفه دو قسم هستند؛ قسمتی که به وسیله آن، علم و معرفت به پدیده‌ها، اشیا و اموری پیدا می‌شود که شأن آنها این نیست که مورد عمل انسان واقع شوند که این قسم، علم یا فلسفه و حکمت نظری نامیده می‌شوند (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۲۵). قسم دوم، علم به اموری است که شأن

آنها، عمل و عمل زیبا و بهینه است که این نیز علم یا حکمت و فلسفه عملی یا فلسفه مدنی خوانده می‌شود؛ یعنی حکمت و فلسفه‌ای که با آن، معرفت به پدیده‌هایی حاصل می‌شود که شأن آنها، عمل بدانهاست؛ یعنی انسان، قادر به انجام بهینه و نیکوی آنهاست. این صنف، فلسفه عملی و فلسفه مدنی نامیده می‌شود. موضوعی که از نظر وی، علم مدنی بر پایه و در بستر آن ایجاد می‌شود و توسعه می‌یابد (همان، ص ۲۵). در اینجا بنا بر مشهور، فلسفه نظری را به سه علم تعالیم یا ریاضی، طبیعی و ماورای طبیعی، تقسیم می‌کند؛ علمی که به تعبیر وی، شأن این موضوعات، فقط علم به آنهاست و عمل بدانها، مراد نیست (همان، ص ۲۵).

وی از یک سو در مقدمه *احصاء العلوم*، دانش‌های مشهور را به ترتیب عبارت از: اول: علم زبان، دوم: علم منطق، سوم: علوم تعالیم، علم نجوم تعلیمی، علم موسیقی، علم افعال و علوم حیل، چهارم: علم طبیعی و علم الهی و پنجم: علم مدنی و توابع آن می‌داند (همو، ۱۳۸۹، ص ۳۷). از سوی دیگر در رساله *التوطئه فی المنطق*، فلسفه یا علم به معنای اعم را به چهار بخش علم تعالیم، علم طبیعی، علم الهی و علم مدنی تقسیم می‌کند (همو، ۱۹۸۵، ص ۵۸). بر خلاف *احصاء العلوم*، او در اینجا علم زبان و منطق را در تقسیم‌بندی خود جای نداده و آنها را ابزار و مقدمه‌ای برای علوم در نظر می‌گیرد؛ از سوی دیگر علم طبیعی و علم الهی را کاملاً مجزا کرده و به صورت مستقل در نظر گرفته است (صدر، ۱۳۷۸، ص ۲۲). بنابراین باید گفت نظام علمی *فارابی*، نظامی است شامل پنج بخش که هر بخش پس از بخش دیگر آمده و به نحوی مترتب بر آن و دارای تقسیمات زیرین نیز هست. بخش اول، مربوط به علم زبان متشکل از الفاظ مفرد، الفاظ مرکب، قوانین الفاظ مفرد، قوانین الفاظ مرکب، قوانین درست نوشتن، قوانین درست خواندن، قوانین اشعار (*فارابی*، ۱۳۸۹، ص ۴۳) و علم منطق شامل مقولات، عبارت، قیاس، برهان، جدل، سفسطه، خطابه و شعر (همان، ص ۶۳) است. بخش دوم، علم تعالیم یا ریاضیات است که شامل علم اعداد، هندسه، مناظر، نجوم، موسیقی، افعال و حیل است (همان، ص ۳۹). بخش بعد به علم طبیعی مربوط است که بحث در باب سماع طبیعی، سماء و عالم، کون و فساد اجسام طبیعی، آثار علوی، معادن، نبات، کتاب حیوان و کتاب نفس موضوعات آن است (همان، ص ۹۸ - ۱۰۱).

بخش چهارم، علم الهی است و به بحث دربارهٔ مباحث وجود، مبادی براهین در علوم نظری و جزئی، مجردات و عالم غیرمادی (همان، ص ۱۰۲) می‌پردازد. و در پایان، علم مدنی یا همان اخلاق و سیاست است که علم فقه و کلام را نیز در بر می‌گیرد.

فارابی علم طبیعی یا علم اجسام را علمی می‌داند که به بررسی اجسام طبیعی پرداخته و از آنجاکه ایجاد موضوع علم طبیعی را غیرارادی (فارابی، ۱۹۸۵م، ص ۵۹) دانسته؛ از این رو علم طبیعی را علم به پدیده‌هایی می‌داند که مستقل از ارادهٔ انسان هستند. درحقیقت نقش انسان در این پدیده‌ها و علم به آنها - تنها یا بیشتر - کشف و بهره‌گیری حداکثری از آنهاست و از سوی دیگر وی علم الهی را علمی می‌داند که به اموری غیرجسمانی و مجرد و اسباب و مبادی اولیهٔ تمامی علوم دیگر پرداخته است (همان). او در پایان، علم مدنی را علمی می‌داند که موضوع سعادت جامعه و انسان را بررسی می‌کند و ناظر به پدیده‌هایی است که با ارادهٔ آدمی صورت می‌پذیرند و ایجاد می‌شوند؛ علمی که دربارهٔ افعال و رفتار ارادی انسان و غایات این افعال بحث کرده و بیان می‌دارد چه خصلت‌هایی برای انسان شایسته است و از چه راه‌هایی می‌توان به آنها دست یافت (همو، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶). در نگاه فارابی، علم مدنی به تشریح حکومتی می‌پردازد که در لوای آن می‌توان به خصایل نیکو نائل شد تا در نهایت فرد و جامعه به سعادت واقعی دست یابند. در نگاه فارابی بنیان علم مدنی سعادت است. او این شاخه از علوم را فلسفهٔ انسانی یا عملی نامیده (همان، ص ۵۹) و سبب این نامگذاری را همان وابستگی موضوع آن به اراده و خواست انسان می‌داند؛ یعنی آنکه این علم در زمینهٔ موارد و اموری مطالعه می‌کند که شأن و ویژگی آنها اراده‌مند بودن آنهاست. بنابراین امور مدنی، ماهیتی ارادی و عملی دارند و طبیعی یا جبری و غیرارادی نیستند (همان، ص ۹۳).

۳. ترابط و نظام سلسله‌مراتبی علوم

یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی و دارای اهمیت در نظام علمی فارابی افزون بر نوع طبقه‌بندی و مفصل‌بندی علوم - ملاک ترتب و منطق ترابط علوم با یکدیگر است؛ چراکه او افزون بر توجه به کارآمدی علوم در جامعه، به ترابط آنها در آموزش توجه

داشته و علوم را به صورت سلسله‌مراتبی نظام بخشیده است. آن هم در یک فرایند تکاملی که به اصطلاح وی، از علوم مبادی و حتی از مبادی علوم آغاز شده، به مبادی عام و سپس مبادی خاص رسیده و تا علم غایی که از نظر وی، علم مدنی است پیش می‌رود (همو، ۱۹۸۵م، ص ۹۵). با وجود آنکه در وجوه تقسیم، *فارابی* در تقسیم‌بندی خود به موضوعات علوم اهمیت ویژه داده است، در بسیاری از موارد، هدف مشترک علوم گوناگون، عامل تقسیم‌بندی آنها در یک طبقه بوده و حتی گاهی علوم را با وجود تعارض ظاهری خود در یک طبقه قرار داده است. مبتنی بر همین اصل، وی علمی مانند کلام را از زمره علوم الهی خارج کرده و در ذیل علوم مدنی برشمرده است.* به‌هرحال این تأکید *فارابی* بر غایات و سودمندی علوم بدان حد است که در مقدمه کتاب *احصاء العلوم* می‌نویسد: «انسان می‌تواند به یاری این کتاب بفهمد که کدام علم، برتر و سودمندتر است و کدام یک ریشه‌دارتر و مطمئن‌تر و مایه‌دارتر و کدام سست‌بنیان‌تر و کم‌مایه‌تر است» (همو، ۱۳۸۹، ص ۴۰). همچنین وی پس از تقسیم منطق به جزئیات آن، در این باره می‌نویسد: «جزء چهارم این علم - از لحاظ ارزش و اهمیت - بر اجزای دیگر مقدم است؛ یعنی اولین هدف و مقصود منطق، جزء چهارم است و باقی اجزا، تنها برای جزء چهارم ترتیب یافته‌اند. چهار جزئی که پس از برهان می‌آیند نیز به منزله ابزار برهان‌اند و یا بدان جهت‌اند که از علت، حفظ و صیانت نمایند» (همان، ص ۴۴). از این رو باید گفت غایت و ثمره علوم برای *فارابی* اهمیت ویژه‌ای دارد و آن را تا حدود فراوانی در تقسیم‌بندی خود نیز مورد ملاحظه قرار داده است. اما با همه این اوصاف، نظم منطقی و ترابط سلسله‌مراتبی علوم در نظام طبقه‌بندی وی کاملاً محفوظ است و هریک از علوم در این منظومه، دارای جایگاه و روابط متقابل دو یا چندجانبه ساختی، تعاملی و حتی علی هستند (صدر، ۱۳۷۸، ص ۲۴). این سلسله از علم زبان و منطق به عنوان اساس و ابزار علوم آغاز و به علوم دیگر از جمله علم ریاضی، علم طبیعی و علم الهی به عنوان بنیادهای علم مدنی می‌رسد و در نهایت علم مدنی است که

* شاید این مسئله بدین دلیل بوده است که یکی از مهم‌ترین آثار علم کلام، دفاع از دین و شریعت است و این امر نیز با هدف کلی مدنیات همخوان است.

در رأس نظام علمی قرار دارد.

از سوی دیگر *فارابی* بر این باور است که علوم در یک طبقه‌بندی و نظام علمی نسبت به یکدیگر ترتب مشخصی دارند که در این ترتب، کامل‌ترین علم از منظر *فارابی*، فلسفه است که وظیفه برهانی و یقینی کردن علوم دیگر را بر عهده دارد (*فارابی*، ۱۹۹۵ م، ص ۸۳ - ۸۶). بنابراین نظام علوم مورد نظر *فارابی* به مثابه یک کل منسجم، ساختار و فرایندی مشخص دارد؛ ساختاری که در ارتباط استوار با سه حوزه عین، ذهن و علم است. حوزه‌هایی که دارای قانون‌مندی، نظام و سلسله‌مراتب خاص خود هستند.

دوم: جایگاه‌شناسی علم انسانی در منظومه علوم

بنا بر آنچه بیان شد، میزان در تقسیم علم به نظری و عملی از منظر *فارابی* این است که در علوم نظری از هستی‌ها و به بیان دیگر از احکامی بحث می‌شود که موضوعات آنها مقید به اراده انسان نیست و تحقق موضوعشان به اراده او بستگی ندارد؛ مانند احکام فلسفی، طبیعی یا ریاضی. در مقابل، علوم عملی، دربردارنده علوم است که موضوعات آنها امور انسانی است و با خواست و اراده انسان تحقق می‌یابند؛ مانند علم اخلاق و حقوق (پارسانیا، ۱۳۷۷، ص ۱۹). آنچه باید تحلیل شود، نقش و جایگاه اراده انسان در ایجاد و توسعه علوم عملی است؛ به بیان دیگر چون موضوع علوم عملی - بر خلاف علوم نظری - مقید به اراده انسانی است، سنخ این علوم در مقابل علوم نظری که حقیقی‌اند، اعتباری خواهند بود.* از این رو می‌توان از علوم نظری و عملی با تعبیر علوم

* *ابن سینا* نیز در ملاک تقسیم علوم به نظری و عملی، با تعبیری مشابه می‌گوید: موضوعات علوم، چیزهایی هستند که یا وجودشان در اختیار انسان است یا چنین نیست. شناخت گروه نخست، فلسفه عملی و شناخت گروه دوم، فلسفه نظری نام دارد (رک: *ابن سینا*، ۱۴۰۴ق، ج ۱، صص ۱۲ و ۱۴). همچنین در اشارات و تنبیهات می‌نویسد: «القوة المسماة بالعقل العملي بأنها هي التي تستنبط الواجب فيما يجب أن تفعل من الأمور الإنسانية جزئية لتتوصل به إلى أغراض اختيارية من مقدمات أولية وذاتية وتجريبية وباستعانة بالعقل النظري في الرأي الكلي إلى أن تنتقل بها إلى الجزئي» (رک: *همو*، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۵۲).

حقیقی و اعتباری یاد کرد (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۶۷).^{**} حقیقی یا اعتباری بودن علم نیز از یک منظر به موضوع آن باز می‌گردد. اگر موضوع وجود حقیقی خارجی داشته باشد، هویت معرفتی آن علم نیز حقیقی خوانده می‌شود؛ اما در صورت اعتباری بودن موضوع، علم نیز هویت اعتباری خواهد داشت (همان، ص ۳۹۴).^{*} بنابراین از آنجاکه وجه تمایز علوم نظری و عملی را اولاً نقش اراده و آگاهی انسان در تحقق موضوعشان و ثانیاً ناظر به هست‌ها و حقایق خارجی بودن یا نبودن آنها دانستیم، علوم نظری از سنخ علوم حقیقی و علوم عملی از سنخ علوم اعتباری خواهند بود (همان، ص ۴۵۳).^{**} به‌طور کلی علوم و تصدیقات بر دو قسم‌اند: اول علوم و تصدیقاتی که هیچ‌گونه ارتباطی به اعمال ما ندارد و تنها واقعیاتی را کشف می‌کنند و با خارج تطبیق می‌دهند؛ چه اینکه ما موجود باشیم و اعمال زندگی فردی و اجتماعی را انجام بدهیم یا نه. این علوم، نظری و حقیقی‌اند؛ مانند علم ریاضی و تصدیق به اینکه عدد چهار، جفت است و عدد یک نصف دو است، علم فلسفه و تصدیق به اینکه عالم موجود

^{**} علوم حقیقی اصطلاحاً در مقابل علوم اعتباری گفته می‌شود و علوم اعتباری، علومی هستند که پیشینیان، «علوم عملی» می‌نامیدند؛ مانند علم اخلاق و ...

^{*} واژه «حقیقی» بر افکار و ادراکات نظری از آن حیث اطلاق می‌شود که هریک از آنها تصویر یک امر واقعی و نفس‌الامری است و به منزله عکسی است که از یک واقعیت نفس‌الامری برداشته شده است؛ ولی بر افکار و ادراکات عملی و اعتباری کلمه که به مصداقی می‌دهیم، مصداق واقعی دیگری نیز دارد که از آنجا گرفته شده؛ برای نمونه اگر انسانی را «شیر» بخوانیم، یک شیر واقعی نیز هست که حد شیر از آن اوست.

^{**} البته باید توجه داشت که تمامی حرکات و فعالیت‌های انسانی، متوقف بر علم و آگاهی به آنها نیست؛ زیرا در برخی افعال مانند دیدن یا تغذیه اگرچه گاهی به وجود عمل، علم می‌یابیم، ولی بود و نبود علم، کمترین تأثیری در عمل به آن ندارد؛ ولی در برخی دیگر از فعالیت‌ها با ازمیان رفتن علم، وجود فعل نیز از میان می‌رود. علمی که به‌طور مستقیم و بی‌واسطه وسیله استکمال فعلی انسان است «علم اعتباری» است؛ نه علم حقیقی. این علوم که رابطه میان انسان و حرکات فعلی اوست «علوم اعتباری» هستند؛ نه «علوم حقیقی». توضیح آنکه، وسیله بودن علم برای فعالیت انسان از این راه است که علم، پشت سر خود و خارج از خود را نشان داده و انسان او را در می‌یابد و بی‌تردید یافتن ماورای علم برای این است که انسان، کمال خود را تمییز دهد (چیزی را که برآورنده نیاز و نقص است، از غیر او بشناسد) و از این‌رو ناچار انسان باید خواش قوای فعاله خود را که مظاهر احتیاج و استکمال هستند با علم و ادراک درآمیزد و سپس آن خواش‌ها را با ماده خارجی ارتباط دهد و صورت آنها را به ماده تطبیق کند تا قوای فعاله خود را با آنها به وسیله حرکت‌های گوناگون تماس دهد. همین‌جاست که قوه فعاله انسان با ماده‌ای که مورد تعلق فعالیت وی است ارتباط می‌یابد.

است و... . حال این علوم و تصدیقات، یا بدیهی است یا نظری که به بداهت می‌انجامد (طباطبایی، ۱۳۹۵ق، ج ۸، ص ۶۳).

قسم دوم علوم عملی، اعتباری* و قراردادی است که انسان آنها را برای فعالیت‌ها و نیازمندی‌های زندگی اجتماعی وضع و تولید کرده و اعمال اختیاری خود را در ظرف اجتماع به آن تعلیل، و اراده خود را نیز به آن مستند نموده است. این‌گونه علوم که از اعتبارات و ساخته‌های عقل عملی قلمداد می‌شوند، مانند علوم قسم اول نیستند که خارجیت داشته باشند و ذاتاً و حقیقتاً با خارج تطبیق داده شوند؛ بلکه ما به آنها ترتیب اثر خارجی می‌دهیم و این ترتیب اثر نیز مانند قسم اول، ذاتی نیست؛ بلکه اعتباری و قراردادی است (همان، ص ۶۴). مانند علم حقوق و قوانینی که برای دستیابی به نظم اجتماعی و برپایی عدالت وضع می‌شود یا علم سیاست و اعتباراتی مانند ولایت، ریاست، سلطنت و ملک. بنابراین منشأ پیدایش، گسترش و تکامل این‌گونه علوم و اعتبارات، نیاز بشر به تشکیل اجتماع و نیازمندی و مصالح متناسب با بسیط یا پیچیده بودن زندگی اجتماعی اوست. شهید مطهری با بیان دو اصل «ادامه حیات و انطباق با محیط» بر این باور است که انسان بر اساس این دو اصل و برای دستیابی به اهداف خود، مفاهیمی تولید می‌کند که به آن مفاهیم اعتباری گفته می‌شود و همان‌گونه که بیان شد این ادراکات و علوم اعتباری، تابع نیازهای حیاتی و عوامل مخصوص محیط‌اند (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۳۷۴).

با این توضیحات، فرق و وجه تمایز این دو دسته از علوم را این‌گونه می‌توان بیان کرد که اولاً علوم حقیقی از خارج انتزاع شده، موضوعشان ثابت و دائم است و مابه‌ازای خارجی دارد و ثانیاً به اعتبار اینکه در حقیقت مطابق با خارج است، صدق و به اعتبار اینکه خارج، مطابق آن است، حق نامیده می‌شود؛ درمقابل، علوم اعتباری جز در ذهن، ظرف تحقیق ندارند و با خارج منطبق نیستند (همان، ص ۳۷۴)؛ از این‌رو

* منظور از اعتباری در اینجا آن دسته از احکام و گزاره‌هایی است که اولاً ذیل حکمت عملی تبیین می‌شوند؛ ثانیاً متعلق رفتار، اختیار و اراده انسان‌اند؛ از این‌رو با اعتباری به معنای انتزاعی (اعم از معقولات اولی، معقولات ثانویه فلسفی و منطقی، اعتباری در برابر اصیل و...) که ذیل حکمت نظری تبیین می‌شوند، متفاوت‌اند (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۶۳، ص ۵۳ / مطهری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۳۴).

موضوع آنها بر خلاف علوم حقیقی، می‌تواند متغیر و متکامل باشد؛ زیرا نیازها و مصالح اجتماعی، متغیر و در حال تکامل هستند (همان، ج ۷، ص ۴۹۹).^{*} توجه به این نکته نیز ضروری است که اگر در علوم حقیقی «موضوع» از جهتی مایز و از جهت دیگر عامل وحدت‌بخش است در علوم اعتباری «غایت» به عنوان وجه تمایز و عامل وحدت‌بخش این علوم باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین علم انسانی به عنوان علمی که برخاسته از اراده، آگاهی و اختیار انسان در راستای مدیریت اجتماعی و دستیابی به سعادت اوست، علم مدنی و ذیل علوم عملی خواهد بود؛ از این رو شاید *فارابی* نخستین اندیشمند اسلامی باشد که به صراحت از «علم انسانی» به عنوان علمی برخاسته از اراده انسان برای مدیریت و اداره جامعه در مسیر سعادت نام می‌برد (فارابی، ۱۹۹۵م، ص ۱۵).

سوم: غایت و موضوع علم انسانی

از دیدگاه *فارابی* غایت کلان و محوری تمامی علوم، رساندن انسان و جامعه به سعادت است و اساساً طلب سعادت، همان طلب کمال و فضایل است؛ «سعادت به طور مطلق خیر است» (فارابی، ۱۳۶۶، ص ۷۲). برای *فارابی* سعادت در واقع از رهگذر فضیلت‌ها حاصل می‌شود و او حتی میان سعادت و فضیلت، تفاوتی قائل نیست و کمال را چیزی جز همان فضایل نمی‌داند. ملزومات سعادت برای *فارابی* چهار امر است: فضیلت‌های نظری، فکری، خلقی و صناعات عملی (همان، ص ۲۵) و اساساً برای رسیدن به سعادت، علوم را درجه‌بندی می‌کند. از سویی «فضیلت‌های نظری، ادراک عقلی و شناخت یقینی موجودات است» (همان، ۲۶) و لذا آدمی باید بکوشد دانسته‌های عقلی خود را گسترش دهد و به فضیلت علم آراسته شود. بنابراین از دیدگاه وی، انسان به سعادت نمی‌رسد؛ مگر اینکه اولاً همه علوم منطقی، ریاضی، طبیعی و الهی را فرا گرفته و ثانیاً خود را به اخلاق فاضله متخلق کرده باشد. «کسی که به

* شهید مطهری در تبیین تفاوت علوم حقیقی (نظری) و اعتباری (عملی) این گونه می‌نویسد: «فرق امور اعتباری و امور نظری این است که مفاهیم نظری بر اشیا از آن جهت که اشیا هستند - یعنی وجود دارند - منطبق می‌شود؛ ولی مفاهیم عملی، مفاهیمی است که ذهن اعتبار می‌کند. ذهن، امر و نهی و باید و نباید را برای خودش اعتبار می‌کند. بعد یک سلسله مفاهیم دیگر از این بایدها و نبایدها می‌سازد؛ مانند مفهوم خوب، بد، حسن، قبیح، فضیلت، رذیلت و از این قبیل مفاهیم».

تحصیل حکمت می‌پردازد باید جوان و تندرست باشد، آداب اخیار را از دست ندهد، علوم شرع و قرآن و لغت را پیش از آن آموخته باشد، عفیف و راستگو باشد ... هیچ‌یک از آداب و ارکان شریعت را ترک نگوید، علم و علما را بزرگ دارد» (همو، ۱۳۸۹، ۲۹).

علم مدنی دربارهٔ سعادت انسان و فضیلت‌های لازم برای رسیدن به آن بحث و گفتگو می‌کند. فارابی معتقد است در علم انسانی از هدف آفرینش انسان، یعنی کمال و تمام آن اموری بحث می‌شود که در دستیابی انسان به کمال مؤثر است؛ از خیرات، فضایل و نیکی‌هایی که در رسیدن کمال مؤثرند و از شرور و نقایص که مانع رسیدن به کمال می‌شوند. شناسایی سعادت که غایت علم مدنی است با شناسایی اعداد و اندازه‌ها و قوانین حاکم بر آنها یا حتی با شناخت خداوند و علل دورتر موجودات طبیعی تفاوت دارد. انسان باید سعادت را بشناسد تا بتواند آن را برای خود ایجاد کند؛ حال آنکه هریک از شهروندان به واسطهٔ اجتماع شهریشان به مقداری از کمال که به طور فطری مستعد آن‌اند با اراده و اختیار خود نایل می‌شوند (همو، ۱۹۹۵م، ص ۴۶). آنچه در تبیین فارابی اهمیت دارد غایت‌گرایی و نقش ارادهٔ انسان در شکل‌دهی به علم انسانی است. البته اراده و اختیار انسان به موجب بنیان‌های معرفتی‌اش که در حکمت نظری او شکل گرفته جهت می‌یابد.

با این تبیین و نگاه کلان، تمام علوم - اعم از نظری و عملی - انسانی خواهند بود؛ زیرا برای انسان و به بیان دقیق‌تر برای سعادت انسان مدنظرند (همان، ص ۲۵). حال موضوع* این

* فارابی موضوع علم را چنین تعریف می‌کند: «موضوعات صناعات، اموری‌اند که اعراض ذاتی در آنها یافت می‌شود و سایر چیزهای مطرح در صناعات به نحوی با آنها مرتبط است ... و امور مربوط به موضوع صناعت، سه صنف است: آنچه در حد موضوعات اخذ می‌شود، انواع موضوعات و اعراض ذاتی موجود در موضوعات. فارابی محور وحدت‌بخش و البته مایز علوم را موضوع می‌داند. او تصریح می‌کند که اگر موضوعات علوم، واحد باشند آن علوم نیز یگانه‌اند و اگر موضوعات، مختلف باشند، علوم نیز متعددند. وی بر همین اساس، پس از دسته‌بندی علوم مختلف بیان می‌دارد اختلاف موضوعات یا به ذوات است یا احوال؛ اختلاف ذاتی مانند موضوع علم عدد و موضوع علم هندسه یا دانش طبیعی؛ اما اختلاف به احوال، سه‌گونه است: دانش مورد نظر یا تحت و ذیل دانش دیگر است که در این صورت موضوعش نوع موضوع علم دیگر است؛ یا جزء دانش دیگر است که موضوعش اخص از علم دیگر است و یا نه تحت آن است و نه جزء آن؛ اما این اختلاف موضوع، ذاتی نیست» (ر.ک: فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۲ - ۳۱۳).
ابن سینا نیز در بیان موضوع می‌گوید: «موضوعات، چیزهایی هستند که آن دانش از احوال آنها و عوارض ذاتیه‌شان گفتگو می‌کند» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۵۵)؛ بنابراین موضوع هر علم، چیزی است که آن علم در اطرافش بحث و گفتگو می‌کند و اگر هریک از مسائل علم را درست مورد دقت و بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم به نحوی با خود موضوع یا احوال و خواص یا آثار موضوع در ارتباط است (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۲۷).

علوم یا به طور تکوینی موجود است و اراده انسانی در ایجاد آنها نقشی ندارد؛ مانند وجود که موضوع فلسفه است یا جسم - از آن جهت که متحرک است یا ساکن - که موضوع علم طبیعی است یا عدد که موضوع علم حساب است (فارابی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۴). در این صورت سنخ این علوم، نظری و حقیقی خواهد بود. یا موضوع این علوم، امری ثابت با تعیین خارجی مشخص نیست؛ از این رو متناسب با غایات و نیازهای انسانی با اختیار، اراده و آگاهی انسان اعتبار و - به تعبیری - تشریح می شود که در این صورت سنخ این علوم، عملی و اعتباری می شود. اگر در تبیین اول و نگاه کلان به علوم، تمامی علوم با توجه به جهت گیری کلان و غایتشان انسانی قلمداد شوند در تبیین دوم، فقط علوم عملی به دلیل نقش اراده و اختیار انسان در ایجاد، شکل دهی موضوع آنها، انسانی به شمار می روند. انسان در علوم انسانی به معنای خاص، افزون بر اینکه فاعل شناساست، موجد موضوع این علوم نیز به شمار می رود و منظور از علم انسانی نیز در اینجا همین معنای خاص و دوم است. همان گونه که بیان شد اگر شأن صنف اول از علوم (علوم نظری) فقط دانستن و علم داشتن بدانهاست؛ صنف دوم از علوم که گفته شد و منظور از علم انسانی خاص نیز همین صنف دوم است، افزون بر دانستن، شأنشان عمل کردن بدانها نیز است (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۷۳). از همین رو به حکمت عملی تعبیر شده اند و اگر به عمل ختم نشوند، ناقص و به تعبیر فارابی باطل خواهند بود (همان، ص ۷۴). با توجه به نگاه سلسله مراتبی فارابی، وی بر آن است که همان گونه که در عالم طبیعت با سلسله ای از موجودات و مخلوقات روبه رو هستیم که از خداوند تا نباتات و جمادات تقسیم می شوند، در اجتماع نیز چنین سلسله مراتبی وجود دارد و علم انسانی با توجه به ایجاد و توسعه این روابط و مناسبات، موظف به فهم، ساماندهی و هدایت و مدیریت آنهاست (همان، ص ۴۴ - ۴۷).

با توجه به آنچه بیان شد، انسان با اختیار، اراده و آگاهی مبتنی بر بنیانهای معرفتی گفته شده از علوم نظری حول محور نیازهای متعدد و متنوع خود به تولید و توسعه علم انسانی می پردازد؛ از این رو باید موضوع علوم انسانی را «نیازهای فردی و اجتماعی» انسان دانست. به بیان دیگر تمامی مسائل علوم انسانی به نحوی مبتنی و برخاسته از این نیازها در حوزه ها و ابعاد گوناگون هستند. روشن است انسان متناسب با این نیازهای ثابت و متغیر با اراده و آگاهی خود - بر خلاف علوم نظری و حقیقی که موضوعی مشخص و ثابت صرف نظر از اراده و آگاهی انسان و البته نوع نیاز او دارند - به ایجاد موضوع این علوم و

توسعه آنها می‌پردازد. بنابراین این علوم متناسب با نیازها و غایات انسان، متغیر و متکامل‌اند. البته برخی از اندیشمندان نیز با رویکردی جامعه‌شناسانه، موضوع علم انسانی را کنش انسانی (پارسائیا، ۱۳۹۲، ص ۲۴)* و احکام، آثار، پیامدها و لوازم مرتبط و متناسب با آن دانسته‌اند (همان، ص ۲۳). اگر کنش انسانی را فعالیت‌های انسان‌ها در رویارویی با امور گوناگون بدانیم (همان، ص ۲۴)، نه به عنوان موضوع علم انسانی، بلکه به عنوان پاسخی ارادی و آگاهانه در برابر موضوع اصلی علوم انسانی، یعنی نیازهای فردی و اجتماعی باید مورد تحلیل قرار گیرند؛ از این رو در علوم انسانی با سه متغیر کلیدی روبه‌رو هستیم:

متغیر بنیادین: نیازهای فردی و اجتماعی؛

متغیر کارکردی: مدیریت اجتماعی؛

متغیر غایی: سعادت‌مندی و حیات طیبه.

با توجه آنچه بیان شد، علوم انسانی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «علوم انسانی، علم به آن دسته از مسائلی است که از یک‌سو موضوع آنها متناسب با نیازها و غایات انسانی با اراده و آگاهی انسان تحقق می‌یابند و از سوی دیگر در مدیریت اجتماعی و سعادت‌مندی انسان نقشی مستقیم دارند».

چهارم: نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب بیان‌شده - برای تبیین و تحلیل صحیح علوم انسانی - لازم است ابتدا جایگاه این علوم در طبقه‌بندی و منظومه علوم مشخص شود. این جایگاه‌شناسی اولاً ما را در شناخت دقیق موضوع و غایت این علوم یاری می‌دهد و ثانیاً نوع نسبت و ترابط آن را با سایر علوم مشخص می‌کند. با تحلیل صورت‌گرفته روشن شد علوم انسانی را باید ذیل حکمت عملی و به عنوان علمی اعتباری مورد بررسی قرار داد. در این علوم، افزون بر تفاوت در موضوع و سنخ گزاره‌ها با حکمت نظری و علوم حقیقی، اراده و آگاهی انسان در ایجاد موضوع و توسعه آنها نقشی مؤثر و محوری دارد. این اراده و آگاهی نیز بر مدار موضوع اصلی و کلان علوم انسانی،

* کنش‌ها دارای ویژگی‌هایی هستند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: آگاهانه بودن، ارادی بودن، هدف‌دار بودن، معنادار بودن، تناسب داشتن با موقعیت‌های زمانی و مکانی.

یعنی «نیازهای فردی و اجتماعی» شکل می‌گیرد. مؤلفه دیگری که افزون بر موضوع در شناخت کامل و دقیق‌تر علوم انسانی مورد توجه است، غایت این علوم است. همان‌گونه که گذشت، جهت‌گیری کلان و غایت این علوم، دستیابی به سعادت است که در ادبیات حاکم بر تفکر فارابی بسیار مورد توجه و حایز اهمیت است؛ از این رو انسان با توجه به نیازهایی که متنوع و البته متکامل‌اند، مبتنی بر بنیان‌های معرفتی خود که در حکمت نظری ریشه دارند با اراده، آگاهی و اختیار، برای دستیابی به سعادت حقیقی به ایجاد موضوعات و توسعه علمی در راستای مدیریت اجتماعی دست می‌زند که علوم انسانی خوانده می‌شود. توجه به این نکته نیز اهمیت دارد که انسانیت انسان که او را از آفریده‌های دیگر جدا می‌کند، فصل‌خیز ماهیت او، یعنی ناطقیات است؛ اما فصل‌مقدم بر ناطقیات، یعنی «متحرک بالاراده»^{*} نیز مختص انسان است و او را از این حیث نیز از حیوان جدا می‌کند؛ بنابراین هر چیزی بخواهد متصف به انسان و انسانی قلمداد شود، باید به نوعی به این فصول بازگشت کند؛ از این رو هرآنچه منشأ ایجاد آن، این اراده و آگاهی باشد، انسانی است و در غیر این صورت اتصافش به انسان مجاز خواهد بود. بنابراین مهم‌ترین وجهی که علوم انسانی را به انسانی بودن متصف می‌کند نقش اراده، آگاهی و اختیار انسان در ایجاد موضوعات این علوم و توسعه آنهاست.

* فلاسفه و قدما «متحرک بالاراده» را بین انسان و حیوان مشترک دانسته‌اند؛ ولی بر اساس حکمت متعالیه، ویژگی ارادی بودن، مختص انسان است و حیوان «متحرک بالمیل» به شمار می‌رود. ملاصدرا در این باره می‌نویسد: «خداوند به همه موجودات، قوه‌ای اعطا کرده است که مصالح را جذب و ضرر را ترک می‌کنند که در مورد نفس نباتی «جذب و دفع» نامیده می‌شود. در مورد نفس حیوانی «میل و نفرت» و در انسان‌ها «اراده و کراهت» خوانده می‌شود» (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۱۳۴). حضرت استاد جوادی آملی نیز در توضیح نظر ملاصدرا می‌گوید: «حیوان، متحرک بالمیل است؛ نه بالاراده و فرق میل و اراده این است که اگر نیروی کشش و جاذبه و تلاش و کوشش، تحت رهبری وهم، شهوت و غضب تنظیم شود، میل نامیده می‌شود و موجودی که در حد وهم می‌اندیشد و بر اساس وهم کار می‌کند، متحرک بالمیل است؛ نه بالاراده؛ ولی اگر این تلاش و کوشش و جذب را عقل عملی بر عهده بگیرد؛ نه وهم، اراده نام دارد و موجودی که با رهبری عقل، تلاش و کوشش می‌کند، متحرک بالاراده است. جذب و دفع در نوع موجودات هست؛ اما هرچه موجود، کامل‌تر باشد، جذب و دفع در آن، رقیق‌تر می‌شود و نام لطیف‌تری می‌گیرد. در حیوانات به صورت شهوت و غضب ظهور می‌کند و در انسان‌ها اراده و کراهت یا عداوت و محبت نامیده می‌شود؛ اگر از همه این مراحل گذشت و رقیق شد، «تولی» و «تبری» نام می‌گیرد؛ یعنی همان جاذبه وقتی تحت تربیت عقل و وحی رقیق شود، تولی و همان دافعه وقتی تحت تدبیر عقل و وحی قرار گیرد، تبری نامیده می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸ - ۱۳۰).

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الشفاء (الالهیات)؛ با مقدمه و تحقیق ابراهیم مدکور؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۳۳.
۲. _____؛ الاشارات و التنبیها؛ ج ۳، قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
۳. _____؛ الشفاء (المنطق)؛ ج ۳، الفن الخامس: البرهان؛ قم: چاپ ابوالعلا عقیفی، ۱۴۰۴ق.
۴. تحول در علوم انسانی: مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی، قم: نشر فجر ولایت، ۱۳۹۰.
۵. پارسانیا، حمید؛ جهان‌های اجتماعی؛ ج ۲، قم: کتاب فردا، ۱۳۹۲.
۶. _____؛ علم و فلسفه؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.
۷. جرجانی، علی بن محمد؛ التعریفات؛ قاهره: نشر محمد بن عبدالحکیم قاضی، ۱۹۹۱م.
۸. جوادی آملی، عبدالله؛ مبادئ اخلاق در قرآن؛ قم: اسراء، ۱۳۸۷.
۹. _____؛ شناخت‌شناسی در قرآن؛ قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۷۰.
۱۰. چالمرز، آلن؛ چستی علم درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی؛ ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت، ۱۳۸۷.
۱۱. حسن بن زین الدین؛ معالم الدین؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، [بی تا].
۱۲. حسینی فیروزآبادی، مرتضی؛ عنایة الاصول فی شرح کفایة الاصول؛ قم: نشر فیروزآبادی، ۱۳۸۴ق.
۱۳. حلّی، حسن بن یوسف (علامه)؛ الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید؛ قم: بیدار، ۱۴۱۰ق.
۱۴. خراسانی، محمد کاظم؛ کفایة الاصول؛ ج ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۵. خمینی علیه السلام، روح‌الله؛ تهذیب الاصول؛ قم: نشر اسماعیلیان، ۱۳۸۲ق.
۱۶. _____؛ مناهج الوصول الی علم الاصول؛ قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۲.
۱۷. دامپی‌یر، ویلیام سیسیل؛ تاریخ علم؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ؛ تهران: سمت، ۱۳۷۱.
۱۸. سبزواری، هادی بن مهدی؛ المنظومه فی المنطق؛ با تحقیق محسن بیدارفر؛ قم: نشر بیدار، ۱۳۸۶.
۱۹. سوزنجی، حسین؛ «جایگاه روش در علم (تأملی انتقادی در باب ماهیت علم در فرهنگ جدید)»؛ مجله راهبرد فرهنگ، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۷.

۲۰. سروش، عبدالکریم؛ **تفرج صنع**: گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم انسانی؛ تهران: سروش، ۱۳۷۳.
۲۱. شاله، فیلیس؛ **شناخت روش علوم یا فلسفه علمی**؛ ترجمه یحیی مهدوی؛ تهران: دانشگاه تهران؛ ۱۳۷۵.
۲۲. شیرازی، قطب‌الدین؛ **درة التاج**؛ به اهتمام و تصحیح سید محمد مشکوة؛ تهران: حکمت، ۱۳۶۵.
۲۳. علی‌پور، مهدی و حمیدرضا حسنی؛ **پارادایم اجتهادی دانش دینی** (پاد)؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
۲۴. صدر، سیدمحمدباقر؛ **دروس فی علم الاصول**؛ قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۵. صدرا، علیرضا؛ «علم مدنی در دیدگاه فارابی»؛ **مجله علوم سیاسی**، سال دوم، شماره هفتم، زمستان ۱۳۷۸.
۲۶. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم؛ **منطق نوین مشتمل بر اللمعات المشرقية فی الفنون المنطقية**؛ ترجمه و شرح عبدالمحسن مشکوة‌الدینی؛ تهران: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۲۷. _____؛ **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.
۲۸. طباطبایی سید محمدحسین؛ **تفسیر المیزان**؛ ج ۲، قم: نشر اسماعیلیان، ۱۳۹۵ق.
۲۹. _____؛ **اصول فلسفه و روش رئالیسم**؛ تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۸.
۳۰. _____؛ **نهایة الحکمة**؛ قم: مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۳۱. طوسی، نصیرالدین محمدبن حسن؛ **اساس الاقتباس**؛ تصحیح عزیزالله علیزاده؛ تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۹.
۳۲. _____؛ **شرح الاشارات و التنبیها**؛ ج ۲، قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵.
۳۳. فارابی ابونصر محمدبن محمد؛ **تحصیل السعادة**؛ ج ۱، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۵م.
۳۴. _____؛ **المنطق عند الفارابی**؛ تحقیق رفیق العجم؛ بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۵م.
۳۵. _____؛ **احصاء العلوم**؛ ترجمه خدیو حمزه؛ ج ۴، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
۳۶. _____؛ **التنبیه علی سبیل السعادة**؛ تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۱.
۳۷. _____؛ **المنطقیات**؛ با تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه؛ قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۳۸. _____؛ **رسائل فلسفی فارابی**: رساله تعلیقات؛ ترجمه سعید رحیمیان؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
۳۹. _____؛ **کتاب السیاسة المدنیة**؛ با تحقیق فوزی متری نجار؛ تهران: المکتبه الزهراء، ۱۳۶۶.
۴۰. فخر رازی؛ **مباحث المشرقیة**؛ ج ۱، تهران: مکتبه الاسدی، ۱۹۶۶م.

۴۱. فروند، ژولین؛ نظریه‌های مربوط به علوم انسانی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۴۲. فیروزآبادی، سید مرتضی؛ عنایة الاصول؛ قم: انتشارات فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق.
۴۳. قطب‌الدین رازی؛ تحریر القواعد المنطقية شرح الرسالة الشمسية؛ قم: [بی‌نا]، ۱۳۶۳.
۴۴. لاهیجی، عبدالرزاق؛ گوهر مراد، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵.
۴۵. مصباح یزدی، محمدتقی؛ آموزش فلسفه؛ ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
۴۶. _____؛ شرح برهان شفا؛ تحقیق و نگارش محسن غروی‌ان؛ ج ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۴.
۴۷. _____؛ علوم انسانی، اسلام و انقلاب فرهنگی: ج ۱، تهران، جهاد دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۱.
۴۸. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷.
۴۹. _____؛ آشنایی با منطق؛ ج ۳۷، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۶.
۵۰. _____؛ شرح مبسوط منظومه؛ تهران، حکمت، ۱۳۶۲.
۵۱. مظفر، محمدرضا؛ المنطق؛ ج ۱، قم: مؤسسه نشر اسماعیلیان، ۱۴۱۷ق.
۵۲. میرباقری، سید محمد مهدی؛ گفتارهایی پیرامون تحول در علوم انسانی؛ نشر فجر ولایت، ۱۳۸۹.
۵۳. نایینی، محمدحسین؛ فواید الاصول؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۵۴. یزدی، عبدالله؛ الحاشية على تهذيب المنطق؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳.